بسمه تعالی

[مسأله 4 1](#_Toc65603889)

[أدله شرطیّت انتصاب 1](#_Toc65603890)

[کفایت انتصاب در ابتدای تکبیرة الاحرام 2](#_Toc65603891)

[مناقشه استاد 2](#_Toc65603892)

[مناقشه مرحوم خویی 3](#_Toc65603893)

[جواب از مناقشه مرحوم خویی 4](#_Toc65603894)

[جواب اول 4](#_Toc65603895)

[جواب دوم 6](#_Toc65603896)

[أدله شرطیت استقرار 6](#_Toc65603897)

[صحیحه أزدی 7](#_Toc65603898)

[کلام مرحوم خویی راجع به روایت 7](#_Toc65603899)

**موضوع**: تکبیرة الاحرام /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در این رابطه بود که آیا در فرض نسیان قیام در حال تکبیرة الاحرام می توان به حدیث لاتعاد تمسک کرد؟ در جلسه قبل دو وجه برای عدم جریان ذکر شد و از آن جواب داده شد.

# مسأله 4

يجب فيها القيام و الاستقرار ‌فلو ترك أحدهما بطل عمدا كان أو سهوا‌

**صاحب عروه می فرماید**: قیام و استقرار در حال تکبیرة الاحرام واجب است. ایشان وجوب انتصاب در حال تکبیر را فراموش کردند.

## أدله شرطیّت انتصاب

بحث راجع به شرائط تکبیرة الاحرام بود: راجع به شرطیّت قیام در تکبیرة الاحرام بحث شد.

شرط دوم اعتدال و انتصاب در حال قیام بود؛ یعنی انسان باید در حال قیام مقتدر القامه باشد: وَ قَالَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ ذَكَرَهُ لَهُ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ بِوَجْهِكَ وَ لَا تَقَلَّبْ بِوَجْهِكَ عَنِ الْقِبْلَةِ فَتَفْسُدَ صَلَاتُكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ ص فِي الْفَرِيضَةِ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ فَقُمْ مُنْتَصِباً فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ لَمْ يُقِمْ صُلْبَهُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ وَ اخْشَعْ بِبَصَرِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَرْفَعْهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ لْيَكُنْ حِذَاءَ وَجْهِكَ فِي مَوْضِعِ سُجُودِكَ»[[1]](#footnote-1) یا در صحیحه أزدی آمده است: «وَ عَنْهُ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلَهُ أَبُو بَصِيرٍ- وَ أَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ- عَنِ الْحُورِ الْعِينِ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الدُّنْيَا، أَوْ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الْجَنَّةِ؟فَقَالَ لَهُ: «مَا أَنْتَ وَ ذَاكَ! عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ آخِرَ مَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حَثَّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ. إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْتَخِفَّ أَحَدُكُمْ بِصَلَاتِهِ، فَلَا هُوَ إِذَا كَانَ شَابّاً أَتَمَّهَا، وَ لَا هُوَ إِذَا كَانَ شَيْخاً قَوِيَ عَلَيْهَا. وَ مَا أَشَدَّ مِنْ سَرِقَةِ الصَّلَاةِ! فَإِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ فَلْيَعْتَدِلْ، وَ إِذَا رَكَعَ فَلْيَتَمَكَّنْ، وَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَعْتَدِلْ، وَ إِذَا سَجَدَ فَلْيَنْفَرِجْ وَ لْيَتَمَكَّنْ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَعْتَدِلْ، وَ إِذَا سَجَدَ فَلْيَنْفَرِجْ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَلْبَثْ حَتَّى يَسْكُنَ»[[2]](#footnote-2)

## کفایت انتصاب در ابتدای تکبیرة الاحرام

**در خلاف جلد 1 صفحه 340 فرموده اند**: مأموم اگر در حال رکوع امام جماعت اقتدا کند اول تکبیرة الاحرام قائم و مقیم الصلب باشد کافی است و اگر در ادامه اش به حال رکوع رود اشکال ندارد: «ينبغي إذا كبر للاستفتاح، و الركوع أن يكبر قائماً، فان أتى‌ ببعض التكبير منحنيا لم تبطل صلاته قال الشافعي: ان كان ذلك في المكتوبة بطلت صلاته، و انعقدت نافلة «1».دليلنا: إنا قد بينا صحة هذه التكبيرة، و انعقاد الصلاة بها، و لم يفصلوا بين أن يأتي بها قائماً، و بين أن يأتي ببعضها منحنيا، فمن ادعى انه إذا أتى بها منحنيا بطلت صلاته يحتاج الى دليل»

**استدلال ایشان هم این است که:** اصحاب این تکبیرة الاحرام را صحیح می دانند و تفصیل نداده اند که اگر مأموم منحنیاً تکبیرة الاحرام بگوید باطل است و اگر قائما تکبیرة الاحرام بگوید صحیح است؛ کسی که مدّعی بطلان است باید دلیل ذکر کند.

### مناقشه استاد

**به نظر ما این فرمایش ناتمام است**: زیرا اطلاقات لزوم قیام در حال تکبیرة الاحرام و لزوم اعتدال و انتصاب و اقامة الصلب در حال قیام، کافی است برای این که بگوییم شرط تکبیرة الاحرام مأموم این است که همراه قیام و اقامة الصلب باشد.

علاوه بر این که صحیحه سلیمان بن خالد در مقام وجود دارد: «فَأَمَّا مَا رَوَاهُ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ إِذَا أَدْرَكَ الْإِمَامَ وَ هُوَ رَاكِعٌ فَكَبَّرَ الرَّجُلُ وَ هُوَ مُقِيمٌ صُلْبَهُ ثُمَّ رَكَعَ قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ الْإِمَامُ رَأْسَهُ فَقَدْ أَدْرَكَ الرَّكْعَةَ»[[3]](#footnote-3) و مرحوم شیخ طوسی این روایت صحیحه را در تهذیب نقل نموده است.

مفاد روایت این است که «اگر کسی امام جماعت را در حال رکوع درک کند و تکبیر را در حالی که اقامة الصلب دارد بگوید...» ظاهر روایت این است که مأموم هنگامی که تکبیر می گوید مقیم الصلب باشد یعنی ایستاده و همراه با اقامة الصلب باشد.

صدوق از ابی اسامه که زید شحّام است شبیه این روایت را نقل می کند. البته به نظر ما سندش ضعیف است زیرا مشتمل بر ابی جمیله است: «وَ رَوَى أَبُو أُسَامَةَ أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ رَجُلٍ انْتَهَى إِلَى الْإِمَامِ وَ هُوَ رَاكِعٌ ‌قَالَ إِذَا كَبَّرَ وَ أَقَامَ صُلْبَهُ ثُمَّ رَكَعَ فَقَدْ أَدْرَكَ»[[4]](#footnote-4)

### مناقشه مرحوم خویی

**مرحوم خویی می فرماید:** در صحیحه سلیمان بن خالد دو جمله شرطیه و یک جزاء وجود دارد و در اصول بیان کرده ایم که در این فرض، مفهوم جمله انحلالی است؛ مثلاً اگر گفته شود «اذا کان العالم عادلاً و کان معمّماً فأکرمه»، مفهومش این است که «اذا لم یکن العالم عادلاً أو لم یکن معمّماً فلایجب اکرامه»؛ نه این که بگوییم مفهوم فی الجمله دارد بلکه ظاهرش این است که مفهوم کلی و بالجمله دارد یعنی انتفای هر شرطی موجب انتفای جزاء می شود؛ در محل بحث هم به همین شکل است و «إِذَا أَدْرَكَ الْإِمَامَ وَ هُوَ رَاكِعٌ» جمله شرطیه اول است و جمله «فَكَبَّرَ الرَّجُلُ وَ هُوَ مُقِيمٌ صُلْبَهُ ثُمَّ رَكَعَ قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ الْإِمَامُ رَأْسَهُ» جمله شرطیه دوم یا دوم و سوم است (فرقی ندارد جمله دوم را یک جمله یا دو جمله قرار دهیم و ملاک این است که هر شرطی مفهوم دارد) و جزاء «فَقَدْ أَدْرَكَ الرَّكْعَةَ» است.

گاهی یک شرط، محقق موضوع است؛ مثلاً شرط «ان رکب الأمیر فخذ رکابه» محقق موضوع است، ولی شرط دوم محقق موضوع نیست: مثل «ان رکب الامیر و کان رکوبه یوم الجمعه فخذ رکابه» که به لحاظ شرط دوم مفهوم پیدا می کند ولو به لحاظ شرط اول، شرط محقق موضوع بوده و مفهوم ندارد. در ما نحن فیه چند شرطی که در صحیحه سلیمان بن خالد وجد دارد برخی محقق موضوع است: «إِذَا أَدْرَكَ الْإِمَامَ وَ هُوَ رَاكِعٌ» محقق موضوع است زیرا در فرضی که امام جماعت را در رکوع درک نمی کند «لم یدرک الامام و هو راکع» ادراک رکعت موضوع ندارد و همچنین «کبّر الرجل» موضوع برای ادراک رکعت است و اگر تکبیر نگوید ادراک رکعت موضوع ندارد. لکن «و هو مقیم صلبه» که محل استشهاد است یا تعبیر «ثمّ رکع» شرط محقق موضوع نیست و لذا روایت به لحاظ این شروط، مفهوم پیدا می کنند که اگر مأموم در حال تکبیرة الاحرام مقیم الصلب نبود یا قبل از این که امام جماعت سر از رکوع بردارد رکوع نکرد رکعت را درک نکرده است.

**جالب این است که**: مشهور «أدرک الرکعة» را به معنای ادراک نماز جماعت می دانند که اگر درک نکند نماز جماعت را درک نکرده است ولی نماز فرادای او صحیح است؛ ولی مرحوم خویی، مرحوم تبریزی و آقای زنجانی «أدرک الرکعة» را به معنای «ادرک الصلاة» می دانند و در صورتی که شرط منتفی شود نماز باطل است و لذا اگر در حال رکوع امام تکبیر گفته شود ولی قبل از رسیدن به رکوع امام، امام سر از رکوع بردارد نماز باطل است و حتّی اگر شک شود که به رکوع امام رسیدم یا نه، به این خاطر که موضوع ادراک نماز «رکع قبل ان یرفع الامام رأسه» است و مقتضای استصحاب این است که این شخص قبل ان یرفع الامام رأسه رکوع نکرده است.

پس طبق فرمایش مرحوم خویی مفهوم «و هو مقیم صلبه» این است که اگر مأموم در حال تکبیرة الاحرام مقیم الصلب نباشد نمازش باطل است.

#### جواب از مناقشه مرحوم خویی

#### جواب اول

**اشکال کلام مرحوم خویی این است که**: در اصول بیان نموده اند که اگر دو شرط مستقل وجود داشته باشد مانند «اذا کان العالم عادلاً و کان معمما فأکرمه» در اینجا به انتفای هر شرطی، جزاء منتفی می شود که نظر برخی مثل مرحوم خویی است یا بنا بر این که مفهوم شرط، مفهوم فی الجمله است و بیش از انتفای جزاء فی الجمله استفاده نمی شود کما هو الصحیح؛ این اختلاف در جایی است که دو شرط مستقل داشته باشیم. أما اگر دو شرط مستقل نداشته باشیم و جمله دوم وصف یا حال برای شرط اول باشد که محقّق موضوع است مانند «اذا جائک زید و هو معمّم فأکرمه» «ان رکب الامیر و هو معمّم فخذ رکابه» در این صورت نمی توان قائل به مفهوم شرط شد؛ زیرا مفهوم شرط در جایی است که دو شرط مستقل وجود داشته باشد تا بگوییم بنا بر این که مفهوم شرط مفهوم مطلق است با انتفای هر کدام از دو شرط جزاء منتفی می شود و اگر یک شرط وجود داشته باشد که محقّق موضوع است و آن شرط یک قیدی داشته باشد نمی توان با آن قید به عنوان مفهوم شرط رفتار کرد. بله، می توان مفهوم وصف را بیان کرد که «و هو معمّم» را برای چه بیان کرد و حتماً دخالتی در ثبوت حکم دارد وگرنه اگر «ان رکب الامیر فخذ رکابه» مطلق می بود وجهی نداشت قید «و هو معمّم» را ذکر کند؛ لکن مفهوم وصف قطعاً مفهوم کلی و بالجمله نیست؛ «اکرم العالم العادل» فی الجمله مفهوم دارد که عالم مطلقاً واجب الاکرام نیست ولی شاید عالم هاشمی هم واجب الاکرام باشد و «اکرم العالم العادل» دلالت نمی کند که عالم غیر عادل مطلقاً واجب الاکرام نیست، ولی نظر مشهور در شرط این است که مفهوم کلی دارد و «ان کان العالم عادلاً فأکرمه» به این معنا است که اگر عالم عادل نباشد مطلقاً اکرام او واجب نیست.

**توجّه شود که:** مفهوم شرط «ان رکب الأمیر معمّما فخذ رکابه» این است که «ان لم یرکب الأمیر معمّما فلا» که سالبه به انتفای موضوع است؛ شبیه این که تعبیر به «ان رزقت ولد فاختنه» شود که مفهومش سالبه به انتفای موضوع است و اگر به صورت «ان رزقت بنتا فاختنه» هم باشد (که وصف بنتیت هم اضافه شده است) مفهوم آن سالبه به انتفای موضوع خواهد بود. در شرط محقق موضوع لازم نیست وصف اضافه ای در کنار آن وجود نداشته باشد و لذا مفهوم «ان رزقت بنتا فاختنه»[[5]](#footnote-5) نیز سالبه به انتفای موضوع است. یا مثلاً اگر گفته شود «ان اعطاک زید فاکهة فکلها» به این معنا نیست که راه دیگری برای أکل فاکهه ندارد و أکل فاکهه فقط با اعطای زید محقق می شود، بلکه ممکن است عمرو فاکهه بدهد ولی شرط در این جمله، شرط محقق موضوع است چون مفهومش «ان لم یعطک زید فاکهة» است و مساوق با «ان أعطاک غیر زید فاکهة» نیست یعنی در «ان لم یعطک زید فاکهة» فرض نشده است که فاکهه داده شده است ولی غیر زید داده است. پس انتفای «ان اعطاک زید فاکهة»، «ان لم یعطک زید فاکهة» است و فرض نشده است که فاکهه ای داده شده است؛ بله، اگر گفته شود «الفاکهة ان أعطاک زید فکلها» در اینجا «الفاکهة» مفروض الوجود گرفته شده است و لذا مفهومش «الفاکهة ان لم یعطک زید فلاتأکلها» خواهد بود که با این مطلب می سازد که فاکهه ای باشد که زید نداده و کس دیگری داده است. پس بین مثالها تفاوت وجود دارد و باید دقّت شود.

لذا علّت اساسی این که آیه نبأ مفهوم ندارد این است که شرط آن، محقّق موضوع است وگرنه اگر آیه به صورت «النبأ ان جاء به فاسق فتبیّن عنه» می بود مفهومش «النبأ ان لم یجیء به الفاسق لایجب التبیّن» می شد و دلالت می کرد که اگر نبأ را عادل بیاورد که لم یجیء به الفاسق است دیگر تبیّن لازم نیست؛ ولی در آیه «النبأ» فرض نشده است و شبیه «ان أعطاک زید فاکهة» است.

پس اگر «ان رکب الأمیر معمّما» باشد یک شرط است که وصف در آن ذکر شده است و چون شرط محقّق موضوع است مفهوم ندارد؛ أما اگر به صورت «ان رکب الأمیر و کان معمّما» ذکر شود معلوم است که دو شرط مستقل است؛ أما اگر «ان رکب الأمیر و هو معمّم» به صورت جمله حالیه ذکر شود که قید برای «رکب الامیر» است آیا مانند فرض اول است که مفهوم ندارد یا مانند فرض دوم است که مفهوم دارد؟ اینجا تابع استظهار است و خیلی برای ما روشن نیست که به نحو دوم باشد و دو شرط محسوب شود تا مفهوم داشته باشد.

**صحیحه محل بحث نیز به همین شکل است**: «اذَا أَدْرَكَ الْإِمَامَ وَ هُوَ رَاكِعٌ فَكَبَّرَ الرَّجُلُ وَ هُوَ مُقِيمٌ صُلْبَهُ ثُمَّ رَكَعَ قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ الْإِمَامُ رَأْسَهُ فَقَدْ أَدْرَكَ الرَّكْعَةَ» و تعبیر «و هو مقیم صلبه» جمله حالیه است و معلوم نیست شرط مستقل باشد تا با انتفای آن جزاء منتفی شود. توجّه شود که به صرف این که أمر اضافه ای در ادامه شرط ذکر شود مانند «ان رکب الأمیر معمّماً» که وصف زائد بر شرط محقّق موضوع است، موجب نمی شود مفهوم شرط پیدا کند هر چند مفهوم وصف دارد.

**پس اشکال اول این است که:** معلوم نیست مفهوم شرط داشته باشد به این خاطر که شرط مستقل بودن آن معلوم نیست.

#### جواب دوم

**اشکال دوم این است که:** ما مفهوم شرط را در موارد روشن قبول نداریم؛ مثلاً آیا «اذا زلزلت الارض فصل صلاة الآیات» مفهوم دارد و بیان می کند که اگر زلزله نشود مطلقاً نماز آیات واجب نیست ولو خسوف یا کسوف محقق شود؟ قطعاً مفهوم ندارد. در جمله های اخباری هم مفهوم نداشتن واضح است مثلاً «اذا شربت هذا السمّ تموت» مفهوم ندارد که «ان لم تشرب هذا السمّ فلاتموت» ولو شمشیر به او اصابت کند. البته کسانی که طرفدار مفهوم شرط هستند می گویند که ما قائل به مفهوم در جمله انشائیه هستیم و جمله خبریه مفهوم شرط دارد.

البته خیلی از بزرگان از جمله مرحوم امام در اصول قائل به مفهوم شرط نشده اند ولی مرحوم امام در فقه به مفهوم شرط تمسّک کرده اند؛ مرحوم صدر هم بیان کرده اند که وقتی مخالفین مفهوم شرط به فقه می رسند به مفهوم شرط تمسّک می کنند ولی ما در فقه هم ملتزم هستیم مگر این که قرینه ای باشد. آقای زنجانی نیز به این مبنای اصولی پایبند هستند و نوعاً در فقه به مفهوم مطلق نداشتن شرط توجّه دارند.

به هر حال، اصل مطلب این است که انتصاب قامت در حین تکبیرة الاحرام بر اساس اطلاقات لازم است ولی اگر کسی سهواً آن را ترک کند مشمول «السنة لاتنقض الفریضه» و «لاتعاد الصلاة» می باشد.

## أدله شرطیت استقرار

بحث دیگر راجع به استقرار است که در مقابل مشی و در مقابل اضطراب و ناآرامی قرار دارد؛ مشهور گفته اند طمأنینه و استقرار در حال تکبیرة الاحرام مطلقاً (چه استقرار در مقابل مشی و چه استقرار در مقابل اضطراب) شرط است. اضطراب نفسی مدّ نظر نیست و بحث در مورد تکان خوردن است.

## صحیحه أزدی

عمده دلیلی که برای اثبات شرطیت استقرار در نماز از جمله در تکبیرة الاحرام به آن استدلال می شود صحیحه أزدی است؛

«وَ عَنْهُ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلَهُ أَبُو بَصِيرٍ- وَ أَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ- عَنِ الْحُورِ الْعِينِ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الدُّنْيَا، أَوْ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الْجَنَّةِ؟فَقَالَ لَهُ: «مَا أَنْتَ وَ ذَاكَ! عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ آخِرَ مَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حَثَّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ. إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْتَخِفَّ أَحَدُكُمْ بِصَلَاتِهِ، فَلَا هُوَ إِذَا كَانَ شَابّاً أَتَمَّهَا، وَ لَا هُوَ إِذَا كَانَ شَيْخاً قَوِيَ عَلَيْهَا. وَ مَا أَشَدَّ مِنْ سَرِقَةِ الصَّلَاةِ! فَإِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ فَلْيَعْتَدِلْ، وَ إِذَا رَكَعَ فَلْيَتَمَكَّنْ، وَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَعْتَدِلْ، وَ إِذَا سَجَدَ فَلْيَنْفَرِجْ وَ لْيَتَمَكَّنْ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَعْتَدِلْ، وَ إِذَا سَجَدَ فَلْيَنْفَرِجْ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَلْيَلْبَثْ حَتَّى يَسْكُنَ»[[6]](#footnote-6)

این روایت استقرار را در سه مورد مطرح کرده است: «اذا رکع فلیتمکّن» و تمکّن را به استقرار معنا کرده اند؛ «اذا سجد فلینفرج و لیتمکن»؛ «اذا رفع رأسه فلیلبث حتی یسکن» درنگ کند تا آرامش و استقرار پیدا کند.

این مطلب را به الغای خصوصیت ضمیمه می شود که وقتی در سجود و در رکوع و بین دو سجده استقرار لازم است عرف می گوید در افعال صلاتیه از جمله تکبیرة الاحرام نیز استقرار لازم خواهد بود.

### کلام مرحوم خویی راجع به روایت

**توضیحی راجع به این روایت بیان می کنیم؛**

**مرحوم خویی فرموده اند**: از این روایت استفاده می شود که استقرار ولو یک لحظه، شرط شرعی رکوع است و اگر کسی رکوع برود ابوحنیفه گفته است همین که رکوع کرد ولو توقّف نکند و با حالت رکوع به سجده رود نمازش صحیح است ولی این روایت می گوید «اذا رکع فلیتمکّن» یعنی یک لحظه باید در حال رکوع استقرار داشته باشد وگرنه رکوع او فاقد شرط است. لذا ایشان معتقد اند که چون حدیث لاتعاد در اخلال به شرائط شرعی رکوع و سجود جاری نمی شود اگر سهواً هم استقرار رعایت نشود نماز باطل است ولی رعایت استقرار به مقدار یک لحظه کفایت می کند. البته باید توجّه شود که چون استقرار شرط شرعی رکوع است و ذکر واجب باید در حال رکوع یعنی رکوع شرعی باشد، شرط صحت ذکر واجب در رکوع نیز این است که همراه با استقرار باشد ولی استقرار برای ذکر واجب رکن نیست زیرا اصل ذکر واجب رکن نیست و تنها استقرار به مقدار یک لحظه در رکوع رکن است.

ایشان راجع به سجود فرموده اند که «اذا سجد فلینفرج و لیتمکن» شرط شرعی نیست، بلکه شرط عقلی برای تحقّق سجود است؛ به تعبیر دیگر شرط مقوّم سجود عرفی است و کسی که سجده او «نقر کنقر الغراب» است یعنی مثل کلاغی که به زمین نوک می زند و نوک خود را بر می دارد اگر یک لحظه سجده رود و برخیزد به مسامحه به آن سجده گفته می شود زیرا قوام سجده به وضع پیشانی بر زمین است و وضع جبهه بر زمین به معنای اعتماد بر زمین است که بدون تمکّن و استقرار یک لحظه و آناً ما ممکن نیست.

**جالب این است که**: با این بیان مرحوم خویی چون شرط شرعی رکوع استقرار و تمکّن آناً ما است اگر فراموش کرد و سر از رکوع برداشت دیگر نمی تواند تدارک کند زیرا زیاده رکوع عرفی لازم می آید. أما اگر در سجده تمکّن آناً ما نداشت اصلاً سجده عرفیه نیست.

**می گوییم این فرمایش مرحوم خویی ثمراتی دارد:**

**ثمره اول این است که**: اگر کسی عمداً بعد از دو سجده نماز، دو سجده بدون استقرار برای دل خودش اضافه کند و قصد جزئیت نماز هم نکند طبق نظر شما سجده صدق نمی کند و «السجود زیادة فی المکتوبه» شاملش نمی شود و قصد جزئیت هم ندارد تا زیادی حقیقی ایجاد شود[[7]](#footnote-7) و لذا باید این دو سجده بدون استقرار را بدون اشکال بدانید.

**ثمره دوم این است که:** اگر فهمید دو سجده اش بدون استقرار بوده است طبق این بیان اصلاً سجده نکرده است و قابل تدارک است و قبل از این که وارد رکن بعدی شود آن را تدارک می کند و زیاده سجده هم لازم نمی آید.

**ثمره سوم این است که:** شما در منهاج فتوا داده اید که اگر سر کسی به مهر برخورد کند و برداشته شود یک سجده محسوب می شود؛ در حالی که باید همانند توضیحی که در شرح عروه ذکر شده است در این فتوا نیز توضیح داده می شد که اگر استقرار آناً ما نداشته باشد سجده صدق نمی کند. این مطلب باید توضیح داده می شد زیرا متعارف در افرادی که سرشان به مهر برخورد می کند و قهراً سرشان از مهر جدا می شود این است که آناً ما سرشان به مهر برخورد می کند و استقرار ندارد در حالی که ظاهر منهاج این است که یک سجده محسوب می شود.

تأمّل کنید که آیا معنای تمکّن، استقرار است؟ و آیا استقرار مقوّم سجده است یا نه؟

1. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص278.](http://lib.eshia.ir/11021/1/278/%D9%85%D9%86%D8%AA%D8%B5%D8%A8%D8%A7) [↑](#footnote-ref-1)
2. قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص: 36‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. [استبصار، شیخ طوسی، ج1، ص435.](http://lib.eshia.ir/11002/1/435/%D9%81%DA%A9%D8%A8%D9%91%D8%B1) [↑](#footnote-ref-3)
4. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص389.](http://lib.eshia.ir/11021/1/389/%D8%A7%D8%B3%D8%A7%D9%85%D9%87) [↑](#footnote-ref-4)
5. در روایت بیان شده است که ختنه کردن دختر سنت نیست و مکرمه است. [↑](#footnote-ref-5)
6. قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص: 36‌ [↑](#footnote-ref-6)
7. هر کاری در نماز به قصد جزئیت انجام شود زیاده در نماز محقق می شود ولو این که ریش خود را به قصد جزئیت در نماز شانه کند. [↑](#footnote-ref-7)